



The Relationship between Islamic Punishment and the Principle of Inherent Human Dignity in the Light of Human Rights

Ali Bahraminejad^{1*}

1. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 19-30

Article history:

Received: 8 Apr 2024

Edition: 24 May 2024

Accepted: 12 Jul 2024

Published online: 22 Sep 2024

Keywords:

Islamic punishment, inherent human dignity, human rights, criminal.

Corresponding Author:

Ali Bahraminejad

Address:

Iran, Tehran, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Department of Jurisprudence and Law.

Orchid Code:

Email:

ali.b.nejad@gmail.com

ABSTRACT

Background and Aim: Human dignity is one of the fundamental principles of human rights, which serves as the basis for many human rights and privileges. This right is not only inalienable but also regarded as a cornerstone of human rights. Some secular intellectuals believe that Islamic rulings, such as qisas (retribution) and divine punishments, are violent in nature and conflict with human dignity. This study examines whether Islamic punishments are in conflict with human rights and the inherent dignity of humans.

Materials and Methods: This research was conducted using a descriptive-analytical method, with data gathered from credible library sources.

Ethical Considerations: Throughout the research process, ethical principles, including the authenticity of texts, scientific honesty, and integrity, were maintained.

Findings: Human dignity and human rights are principles endorsed by Islam. However, their scope should not be limited solely to criminals and murderers. While criminals, too, possess rights as humans, the dignity and rights of the victim and those harmed by the crime should not be overlooked. They also have human rights that have been violated by the crime.

Conclusion: From a rational perspective, the implementation of divine punishments and qisas is in line with upholding the dignity of the victim and their heirs. Justice and human rights require that a murderer, who has deliberately violated the dignity and right to life of another, not have their dignity respected in this regard, a principle that Islam also emphasizes.

Cite this article as:

Bahraminejad A. The Relationship between Islamic Punishment and the Principle of Inherent Human Dignity in the Light of Human Rights. *Jurisprudential Research on Human Rights*. 2025.



دوره اول، شماره اول، پاییز ۱۴۰۳

رابطه مجازات اسلامی با اصل کرامت ذاتی انسان در پرتو حقوق بشر

علی بهرامی نژاد*

۱. استادیار، گروه فقه و حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: کرامت انسانی به عنوان یکی از اصول اساسی حقوق بشر، مبنای بسیاری از حقوق و امتیازات انسان قرار دارد. این حق غیر قابل سلب و از ارکان بنیادی حقوق بشر به شمار می‌رود. برخی روشنفکران سکولار بر این عقیده‌اند که احکام اسلامی مانند قصاص و حدود الهی ماهیتی خشونت‌آمیز دارند و با کرامت انسانی در تضاد هستند. این پژوهش به بررسی این پرسش می‌پردازد که آیا مجازات‌های اسلامی با اصول حقوق بشر و کرامت ذاتی انسان مغایرت دارند یا خیر. **مواد و روش‌ها:** تحقیق حاضر به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و داده‌های آن از منابع معتبر کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل پژوهش، اصول اخلاقی از جمله رعایت اصالت متون، صداقت علمی و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: کرامت ذاتی انسان و حقوق بشر از اصول پذیرفته‌شده در اسلام هستند؛ اما باید توجه داشت که این حقوق به طور خاص شامل مجرمان و قاتلان نمی‌شود. درحالی‌که مجرمان نیز به عنوان انسان دارای حقوقی هستند، نباید کرامت و حقوق مقتول و آسیب‌دیدگان از جنایت نادیده گرفته شود. آنان نیز حقوق انسانی دارند که به واسطه‌ی جنایت از آن‌ها سلب شده است.

نتیجه: از دیدگاه عقلانی، اجرای حدود الهی و قصاص در راستای پاسداشت کرامت مقتول و اولیای دم است. عدالت و حقوق بشر ایجاب می‌کند که قاتلی که عمداً کرامت و حق حیات دیگری را نقض کرده، کرامت خود را از دست دهد. این موضوع مورد تأکید اسلام نیز قرار دارد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۳۰-۱۹

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۳/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱

واژگان کلیدی:

مجازات اسلامی، کرامت ذاتی انسان، حقوق بشر، مجرم.

نویسنده مسئول:

علی بهرامی نژاد

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه فقه و حقوق.
کد ارکید:

پست الکترونیک:

ali.b.nejad@gmail.com

۱. مقدمه

هدف از مجازات‌های اسلامی و حدود الهی، اصلاح جامعه و بازداشتن مجرمان از تکرار جرم و تنبیه آنان می‌باشد. در آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره / ۱۷۹) اشاره به این جهت شده و قصاص را موجب حیات افراد دانسته است. یعنی قصاص قاتل، موجب تنبیه دیگران و بازداشتن آنان از ارتکاب قتل، و در نتیجه زنده ماندن افراد می‌باشد. مقصود از تقوا نیز که در ذیل آیه ذکر شده است همان حصول حالت و ملکه کنترل افراد نسبت به ارتکاب قتل است. از طرف دیگر، اجرای حدود و تعزیرات دینی باید زیر نظر حاکمیت مشروع باشد و حاکمیت تمام جهات را باید ملاحظه کند؛ از جمله موارد زیر:

۱- حاکمیت حق ندارد برای اثبات جرم، متهمی را شکنجه و یا تهدید کند و او را به اعتراف مجبور کند. بر اساس روایات زیادی چنین اعترافی هیچ ارزش شرعی و قانونی ندارد و محکمه نمی‌تواند به استناد چنین اعترافی او را محکوم به مجازاتی نماید.

۲- در موارد شبهه، در حکم یا موضوع مورد اتهام، حاکمیت حق مجازات ندارد و باید کاملاً شرایطی که در اقرار و شهود معتبر است احراز گردد.

۳- با اینکه روایات زیادی در فواید و منافع دنیوی اجرای حدود وارد شده؛ اما در عین حال اگر در شرایط خاصی مصلحت اقوی در ترک آن باشد حاکمیت اسلامی می‌تواند و باید آن را متوقف نماید. در روایت موثقه غیاث بن ابراهیم از حضرت امیر علیه السلام در همین خصوص آمده است: لا اقيم على رجل حداً بأرض العدو حتى يخرج منها مخافة أن

تحمله الحمية فيلحق بالعدو (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸، ۳۱۸) لحن روایت که حضرت می‌فرماید: «لا اقيم...» ظهور در این دارد که آن حضرت از جهت حاکمیت خود می‌فرماید: من حدی را بر کسی در سرزمین دشمن اجرا نمی‌کنم به علت آن که ممکن است چنین شخصی در اثر حمیت و احساسات تند ملحق به دشمن شود؛ نه از آن جهت که در مقام بیان حکم ثابت الهی باشند. این تعلیل دلالت بر این می‌کند که هر حاکم به حق اگر در اجرای حدی مفاسدی را تشخیص داد نباید آن را اجرا کند. بنابراین اگر برخی حدود با کیفیت ویژه آن در منطقه‌ای خاص یا در همه مناطق و یا در برهه‌ای از زمان موجب تنفر افکار عمومی از اسلام و احکام آن و در نتیجه، تضعیف اساس دین گردد، حاکمیت اسلامی متولی حوزه قضا می‌تواند- بلکه موظف است- اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به مقررات و حدود اسلامی و علت وضع آن‌ها تعطیل نماید (منتظری، ۱۳۸۵، ۶۸۳).

۴- تعزیرات و حدود دارای مصالح غیبی و غیر قابل فهم برای بشر نمی‌باشد. و این معنا از قرائن و تعبیرات زیادی که در روایات مربوط به حدود و تعزیرات وارد شده است استفاده می‌شود که هدف اصلی از آن‌ها همان تنبیه مجرمین و اصلاح آن‌ها می‌باشد و بعید است که مصالح غیبی غیر قابل فهم دیگری در آن‌ها باشد. و از طرفی تحولات اجتماعی در علوم مربوط به جرم‌شناسی و نحوه پیش‌گیری از آن‌ها و روان‌شناسی مجرمین و نحوه اصلاح و تربیت آنان پدید آمده است، به نحوی که دیگر شیوه‌های گذشته در جوامع کنونی آثار مورد نظر شارع را

انسان می‌باشند که در اثر جنایت، حق انسانی آن‌ها تضییع و پایمال گردیده است.

۵. بحث

۵-۱. علنی بودن مجازات‌ها

در مورد علنی بودن اجرای حدود، در قرآن کریم در مورد حد زنا آمده است: «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور / ۲). ظاهر آیه شریفه این است که باید عده‌ای از مؤمنین شاهد و ناظر اجرای حد زنا باشند و نمی‌توان این حد را در خفا و به دور از انظار اجرا نمود. در برخی از روایات نیز آمده است که حضرت امیر علیه السلام در مقام اجرای حد زنا مردم را مطلع و دستور دادند تا شاهد اجرای حد باشند؛ از جمله روایت احمد بن محمد بن خالد است در مورد مردی که نزد حضرت امیر علیه السلام چهار مرتبه به زنا اعتراف نمود و آن حضرت در بین مردم اعلام فرمود: «یا معشر المسلمین، أخرجوا ليقام علی هذا الرجل الحدّ...» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۴۲). البته آنچه از آیه شریفه فهمیده می‌شود تنها لزوم علنی بودن اجرای حد زنا می‌باشد و تعمیم آن به سایر مجازات‌ها نیازمند دلیل است. و برخی از فقها امر در آیه شریفه مذکور را حمل بر استحباب کرده‌اند (طوسی، المبسوط، ۱۳۷۸، ج ۸، ۸؛ همان، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ۳۷۴؛ ابن‌برّاج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ۵۲۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ۱۴۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ۱۷۳؛ جبعی عاملی، بیتا، ج ۹، ۹۵) و در مورد تعدادی که باید شاهد و ناظر اجرای حد زنا باشند، ظاهر آیه شریفه فوق این است که حضور طایفه‌ای از مؤمنین لازم است. در رابطه با تعداد افراد طایفه میان فقها اختلاف است. گفته‌اند که اقل آن یک نفر است و بر

نخواهد داشت و چه‌بسا ممکن است گفته شود: با شیوه‌های جدید زودتر و بهتر هدف اصلی شارع از تشریع بعضی مجازات‌های رایج، محقق می‌شود. با شیوه‌های جدید زودتر و بهتر هدف اصلی شارع از تشریع بعضی مجازات‌های رایج، محقق می‌شود. با توجه به جهات مذکور اگر فقیه توانست از ادله مربوطه چنین استنباطی بنماید. یعنی از آن جهت که مصالح و مفاسد بعضی احکام مذکور که به منزله موضوع آن‌ها می‌باشند، تغییر یافته و در حقیقت موضوع حکم تغییر یافته است، می‌تواند طبق تغییر مصالح و مفاسد و موضوع بعضی احکام ذکرشده به تغییر حکم نظر دهد؛ ولی باید کاملاً مستند به آیات و روایات و ضوابط اجتهاد باشد، نه بر اساس تأثیر از جو و شرایط موجود.

۲. مواد و روش‌ها: روش تحقیق توصیفی و تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتاب-خانه‌ای با مراجعه به کتب و اسناد انجام شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل انجام پژوهش، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت داری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها: حقوق بشر و کرامت ذاتی انسان دو اصل مورد احترام و مقبول اسلام است ولی نباید حوزه کاربرد آن دو را صرفاً در مورد مجرمین و قاتلین دانست. درست است که هر قاتل و مجرمی نیز از آن جهت که هر کدام یک انسان هستند دارای حقوقی می‌باشند؛ اما نباید کرامت ذاتی و حقوق مقتول و کسی که مورد تجاوز و جنایت واقع شده و نیز اولیای مقتول قربانی و فراموش شوند. آن‌ها نیز هر کدام

یک نفر نیز طایفه گفته شده است. آنان آیه شریفه «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه / ۱۲۲) را به عنوان شاهد ذکر می‌کنند، که به اعتقاد آنان طایفه در این آیه بر یک نفر نیز تطبیق شده است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۷۰۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ۵۳۰؛ ابن‌برّاج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ۲۸). در برخی از روایات نیز «طایفه» بر یک نفر تطبیق شده است (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۷۰؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، ۴۹) و بعضی دیگر از فقها گفته‌اند: اقل تعداد طایفه سه نفر هستند. ایشان علاوه بر استناد به دلالت عرفی و شاهد حال، به ذیل آیه نفر استشهد کرده‌اند که می‌فرماید: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» که برای «طایفه» - که در صدر آیه ذکر شده است - ضمیر جمع به کار رفته است و اقل افراد در جمع سه نفر می‌باشد (مکی عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ۲۰۱؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ۴۵۴) و بعضی از فقها، اقل تعداد افراد در «طایفه» را ده نفر دانسته است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ۳۷۴). بعضی گفته‌اند: میزان نظر عرف است؛ یعنی هر آنچه به نظر عرف مدلول طایفه باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ۱۷۰؛ جبعی عاملی، بی‌تا، ج ۹، ۹۶) و اهل لغت نیز «طایفه» را به چند معنا بیان کرده‌اند. راغب می‌گوید: «طایفه‌ای از مردم یعنی جماعتی از آنان و به یک نفر نیز اطلاق می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۳۱ و ۵۳۲). ابن‌اثیر نیز می‌گوید: «طایفه جماعتی از مردم است و بر یک نفر نیز صدق می‌کند» (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۳، ۱۵۳). با این همه بعید نیست بتوان گفت که مقصود از «طایفه» به حسب موارد استعمال، متفاوت می‌باشد. بنابراین چنانچه مقصود از آیه

شریفه «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» این است که اگر حد زنا در خفا اجرا شود موجب عبرت و پرهیز از ارتکاب گناه نمی‌گردد، بعید نیست حضور یک نفر نیز کافی باشد. زیرا در این صورت حد زنا به‌طور مخفی اجرا نشده است و برای حداقل یک نفر عبرت می‌باشد، یا نقل آن یک نفر و گواهی او بر اجرای حد موجب عبرت دیگران می‌گردد؛ بویژه با توجه به این‌که مقصود از طایفه بر فرض تطبیق بر یک نفر، فردی است که از وجوه مردم و در نظر آنان از جایگاه خاصی برخوردار باشد. به گونه‌ای که سخن او در میان آنان مقبولیت و پذیرش داشته باشد. از روایت غیاث‌بن‌ابراهیم از حضرت امیر علیه السلام هم استفاده می‌شود که حضور یک نفر در اجرای حد زنا کفایت می‌کند (حرعاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۷۰). نیز روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام، حضور یک نفر در اجرای حد زنا را معرفی می‌کند (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، باب ۴۲، حدیث ۴). اگر مقصود از آیه شریفه تشدید عذاب بر کسی باشد که حد بر او جاری می‌شود، بعید است با حضور یک نفر این مقصود حاصل شود؛ و حداقل باید جماعتی از مردم حضور داشته باشند. از روایات مربوط به اجرای حد زنا توسط حضرت امیر علیه السلام نیز فهمیده می‌شود تعداد حاضرین باید بیش از یک نفر باشند؛ اما از ظاهر آیه شریفه و نیز روایات وارده می‌توان استفاده نمود که حاضرین نباید از کسانی باشند که خودشان مستحق حد الهی هستند (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۴۱؛ کلینی، بی‌تا، ج ۷، ۱۸۸). با توجه به آیه شریفه و از مجموع روایات به دست می‌آید که حضور اقشار مختلف مردم در اجرای حد زنا مطلوب نمی‌باشد. زیرا موجب عکس‌العمل‌های تند می‌شود و نتیجه معکوس دربر دارد. در روایتی آمده است که حضرت امیر علیه

السلام هنگامی که در بصره بودند و می‌خواستند بر مردی حدّ زنا را اجرا نمایند، از حضور جماعتی از مردم که برای تماشا آمده بودند جلوگیری کردند و به قنبر فرمودند: «لا مرحباً بوجه لائری إلّا فی کل سوء، هولاء فضول الرجال، أمطهم [أبعدهم] عنّی یا قنبر» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۳۴). به نظر می‌رسد تشریع مجازات برای جرائم موجب حد، بیشتر جنبه بازدارندگی داشته است. بنابراین فرض علنی بودن اجرای حد زنا، صرف‌نظر از مباحث فرعی آن، به‌غایت نادر خواهد بود.

۵-۲. عدم جواز استفاده از مجازات شدیدتر

در زمینه مجازات‌های تعزیری، مرحوم صاحب جواهر از صاحب کشف‌الثام نقل می‌کند که هرگاه گناهکار با گونه‌های دیگری از کیفر تأدیب شود، روی آوردن به تازیانه و تنبیه بدنی دلیلی ندارد؛ مگر در موارد ویژه‌ای که در آن‌ها نسبت به تنبیه بزهکار نصی وارد شده باشد (نجفی، بی‌تا، ج ۴۱، ۴۴۸). با توجه به این مسئله، در این گونه مجازات‌ها - اعم از اینکه نسبت به موردی نصی خاص وارد شده باشد یا خیر - اگر اصلاح و تأدیب گناهکار با مجازاتی خفیف‌تر ممکن باشد، آیا می‌توان از مجازات شدیدتر استفاده نمود؟ تعزیر در لغت معمولاً به «منع»، «رد»، «تأدیب» و «ملامت نمودن» معنا شده است و اینکه در بعضی کتب لغت بر ضرب یا اشد ضرب تطبیق شده است از باب تعیین مصداق برای مفهوم منع، رد، تأدیب و مانند آن می‌باشد. در روایات مربوطه نیز معمولاً از ضرب و تازیانه سخن به‌میان آمده است. لذا اکثر فقها تعزیر به غیر از تازیانه‌زدن بر مجرم را جایز نمی‌دانند. ذکر تازیانه در روایات از آن جهت بوده که تازیانه در آن روزگار رایج‌ترین و آسان‌ترین و شاید مؤثرترین وسیله

جهت بازداشتن مجرمین از تکرار جرم بوده است، نه اینکه خصوصیتی پنهان در آن نهفته باشد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ۳۱۵). از دقت در لسان روایات مربوط به حدود و تعزیرات بسا به‌دست می‌آید که تشریع آن‌ها برای اصلاح فرد و جامعه و بازداشتن افراد خاطی و مجرم از تکرار جرم و تأدیب آن‌ها می‌باشد، نه این‌که دارای اسراری مرموز باشند که قابل فهم برای عرف و عقلا نباشد. و اصلاح و تربیت جوامع و افراد از اموری است که متأثر از شرایط زمانی و مکانی می‌باشد، و از این جهت برخورد با جرایم و تعزیر مجرمین مختلف نیاز به کارشناسی دقیق دارد. از سوی دیگر اعمال مجازات از قبیل دخالت در محدوده سلطه دیگری است. بر اساس اصل اولی مستفاد از عقل و شرع، تصرف در سلطه دیگری بدون رضایت او جایز نیست؛ مگر در مواردی که شارع آن را تجویز نموده و نوعی ولایت و سلطه بر غیر را مشروعیت داده باشد؛ مثل امر به معروف و نهی از منکر و نیز اجرای حدود الهی با رعایت شرایط و ضوابط هریک از آن‌ها. در مورد تعزیرات قدر متیقن آن است که حاکم شرع واجد شرایط تا جایی بر مجرم سلطه دارد و می‌تواند او را تعزیر کند که در راه تأدیب و اصلاح وی باشد. بنابراین اگر توسط کارشناسان مربوطه تشخیص داده شود که با مجازات خفیفی می‌توان مجرم را تأدیب و اصلاح نمود، دلیلی از شرع و عقل بر جواز مجازات شدید وجود ندارد. اساساً ویژگی عدالت حاکم واجد شرایط که از شرایط اساسی اعمال سلطه توسط وی می‌باشد، اجازه مجازاتی بیش از اندازه و مقدار مورد نیاز را به وی نمی‌دهد.

۵-۳. عدم جواز هتک کرامت انسانی در تعزیر

سوره نور می‌فرماید: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...»

۴-۵. حکم رجم

اگر به اتکای روایتی گفته شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم سنگسار برای زنای محصنه صادر فرموده‌اند این سئوالات پیش می‌آید که:

اولاً: مگر ممکن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خارج از حکم خداوند حکمی صادر فرموده باشند؟

ثانیاً: اگر گفته شود که آیه دوم سوره نور مربوط به زنای غیر محصن است و چون حکمی برای زنای محصنه وجود نداشته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود سنت سنگسار را مقرر فرموده‌اند، چگونه ممکن است چنین امری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابراز شده باشد؟ چون این نظر به طور غیر مستقیم اعتقاد به وجود نقص در قرآن مجید است و مغایر آیات بسیاری است که می‌فرماید: قرآن همه چیز را شرح داده است: «وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» (یوسف ۱۱۱). اجمالاً به دو نکته اشاره می‌شود: نکته اول، اگر گفته شود: حد زنای محصن و محصنه اعم از اینکه زناکار جوان باشد یا پیر، جلد و رجم هر دو است همان‌گونه که ظاهر برخی روایات است و بسیاری از فقهای معروف به آن فتوا داده‌اند یا گفته شود حد آن چنانچه زناکار پیر باشد جلد و رجم و چنانچه جوان باشد تنها جلد است. همان‌طور که ظاهر برخی دیگر از روایات است و گروه دیگری از فقهای نامی به آن فتوا داده‌اند و مطابق با احتیاط هم همین است. در این صورت آیه دوم سوره نور اختصاص به زنای غیر محصن و محصنه ندارد و شامل

با توجه به اینکه تعزیر مجازاتی است که چگونگی آن از شرایط زمان و مکان تأثیر می‌پذیرد و حتی برخی از فقها همچون شهید اول، آن را تابع عرف می‌دانند (مکی عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ۱۴۴). از لسان روایات حدود و تعزیرات فهمیده می‌شود که هدف مهم شارع از تشریع آن‌ها اصلاح فرد و جامعه و تأدیب و تربیت افراد خاطی و مجرم می‌باشد. و چون تشریع آن‌ها برخلاف اصل اولی تسلط هر انسانی بر خود می‌باشد. لذا باید به قدر متیقن که مورد اذن قطعی شارع می‌باشد و با کرامت ذاتی انسان سازگار است، اکتفا نمود و آن مواردی است که تعزیر، کمتر موجب هتک وی گردد. اگر نوع تعزیر یا شکل اجرای آن موجب هتک کرامت انسانی و در تعارض با مبانی و ارزش‌های پذیرفته‌شده اخلاقی در یک جامعه باشد، دلیلی بر جواز آن وجود ندارد. به علاوه تعزیر برای رعایت مصالح فرد و جامعه و حفظ حقوق الهی و مردمی است و هتک حرمت و کرامت انسانی، خود از اموری است که مبعوض و منهی‌عنه شارع است و چگونه با امری که مبعوض شارع است حرمت احکام شریعت و حقوق الهی و مردمی حفظ می‌گردد. از طرفی اهانت و هتک حرمت انسانی از عناوین عرفی متغیر است که فرهنگ و آداب و رسوم ملت‌ها در ازمنه و امکاناً گوناگون در صدق و عدم صدق آن تأثیر دارد، و چه‌بسا کاری در بین ملتی و یا در زمان و مکان خاصی هتک حرمت و کرامت انسانی شمرده شود و در بین ملت دیگر و یا زمان و مکان دیگر این‌گونه نباشد؛ چنان‌که ممکن است عمل و رفتاری در زمان یا مکان خاصی اهانت و موجب تعزیر باشد و در مکان یا زمان دیگری نباشد. از طرفی آیاتی در قرآن مجید حد زنا را به صراحت مشخص کرده است چنان‌که در آیه دوم

خدا قسم من حامله شده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: فعلاً برو تا زمانی که وضع حمل کردی، پس از وضع حمل آمد و گفت: وضع حمل کرده‌ام، آن حضرت فرمود: برو تا زمانی که شیر خوردن بچه‌ات تمام شود. پس از مدتی درحالی که پاره‌نانی در دست بچه‌اش بود او را آورد و گفت: یا رسول الله دوران شیرخوارگی او نیز تمام شد، سپس آن حضرت برای بچه کسی را به‌عنوان کفیل معرفی کردند و دستور دادند او را رجم کنند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ۳۶۶).

۳- زن جهنیه به خاطر زنای محصنه به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رجم شد و سپس آن حضرت بر او نماز خواندند (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ۱۳۱۸).

۴- در تفسیر صافی ذیل آیه ۱۵ سوره نساء: «وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ...» از کتاب غوالی نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلاً البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عامه والثيب جلد مائة و رجم». یعنی از من فراگیرید (حکم خدا را) همانا خداوند برای زنان زناکار راهی را مقرر فرمود: حکم زن و مرد زناکار بکر و مجرد صد تازیانه و یک سال تبعید، و حکم ثیب یعنی زن و مرد دارای همسر، صد تازیانه و رجم است.

۵- قضیه سراجة همدانیه که حضرت علی علیه السلام او را به‌خاطر زنای محصنه روز پنجشنبه تازیانه زدند و روز جمعه رجم کردند و در جواب سؤال از اینکه چرا دو حد بر او جاری شد فرمودند: حد تازیانه به‌دلیل کتاب خدا و حد رجم به‌دلیل سنت رسول الله (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ۲۲۲).

زنای محصن و محصنه هم اعم از اینکه جوان یا پیر باشند (بنابر نظر اول) و خصوص پیر (بنابر نظر دوم) می‌گردد و حکم صریح رجم آن‌ها از سنت معصوم علیهم السلام استفاده می‌شود حکم رجم هم از جمله احکامی است که به تصریح و تثبیت سنت معصومین علیهم السلام از احکام مسلم شریعت قلمداد شده است. می‌توان گفت اخبار وارده در مسئله رجم در حد تواتر اجمالی است و صدور برخی از آن‌ها از ائمه معصومین علیهم السلام قطعی است (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۴۶).

۵-۵. ابقای حکم رجم در اسلام

در رابطه با مطرح بودن حکم رجم و اجرای آن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌توان به موارد دیگری نیز اشاره کرد:

۱- قضیه ماعز بن مالک که با اصرار او و چهار مرتبه اقرار به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد رجم قرار گرفت؛ ولی پس از اصابت چند سنگ، فرار نمود و در بین راه دستگیر و کشته شد و آن حضرت فرمود: چرا او را دستگیر کردند؟ و فرمودند: دیه او از بیت‌المال داده شود (حرعاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ۳۷۶).

۲- زن غامدیه که نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله من زنا کرده‌ام می‌خواهم مرا تطهیر کنی. آن حضرت به او فرمود برگرد. فردا نیز آمد و همین موضوع را مطرح کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را دادند. روز سوم نیز همین قضیه تکرار شد. روز چهارم آمد و گفت: یا رسول الله من زنا کرده‌ام و شاید شما می‌خواهید مرا همچون ماعز بن مالک رد کنی، به

تفسیر قمی ذیل آیه: «وَ الَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ...» علاوه بر حبس زن زناکار در خانه آمده است: در جاهلیت مرد زناکار را مورد اذیت قرار می‌دادند (و این مجازات با آیه فوق امضا شد) و سپس آیه فوق توسط آیه: «الرَّائِيَةُ وَالزَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا...» نسخ گردید. محتمل است گفته شود: اساساً آیه شریفه: «وَ اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ...» مخصوص به زناى غیر محصنه بوده است و حکم آن تا قبل از نسخ آیه، توسط آیه «جُلْد» در سوره نور نگاه داشتن زنان زانیه در خانه بوده و «سبیل» که در آیه به آن اشاره شده است حکم جُلْد به جای حبس در خانه می‌باشد.

۵-۶. حق فرار از رجم

در رابطه با حق فرار کسی که با اقرار مورد رجم قرار می‌گیرد می‌توان به سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد ماعزین مالک استدلال نمود. نامبرده پس از اقرار نزد آن حضرت مورد رجم قرار گرفت و هنگام رجم فرار کرد و در بین راه زبیر بن عوام با استخوان شتر او را از پای در آورد و مردم او را گرفتند و کشتند. وقتی خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید ناراحت شدند و فرمودند: «هلا ترکتموه؟» چرا او را رها نکردید تا فرار کند؟ و دستور دادند دیه او از بیت‌المال داده شود (حر عاملی ۱۴۰۳، ج ۱۸، ۳۷۶) و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده نیز تصریح شده است شخص مورد رجم اگر قبل از اینکه سنگریزه به او اصابت کند فرار کند برگردانده می‌شود تا سنگریزه به او اصابت نماید و اگر سنگریزه به او اصابت نمود و فرار کرد نباید برگردانده شو (همان، ۳۷۷). البته اطلاق این دو روایت با روایت ۴ باب ۱۲ که جواز فرار را مقید به موردی می‌کند که زناى محسن یا محصنه با اقرار

شاید علت اینکه در قرآن تصریح به حکم خمزنای محسن و محصنه نشده است، با توجه به سابقه حرمت آن در دین یهود، روشن بودن قبح آن برای مردم و عدم شیوع آن در جامعه معاصر نزول قرآن باشد. نظیر عدم اشاره به حرمت گوشت سگ در قرآن و تصریح به حرمت گوشت خوک در آن، زیرا خوردن گوشت سگ در آن جامعه رائج نبوده است تا نیازی به تحریم آن در قرآن باشد. با این فرض، ذکر آن در قرآن، اولاً: با بلاغت قرآن تناسبی نداشت. ثانیاً: عدم ذکر آن نیز مستلزم وجود نقصى در قرآن نمی‌باشد، زیرا نقص در جایی است که ذکر آن لازم باشد. ممکن است گفته شود: ابقاء حکم رجم که در بعضی از ادیان سابقه بوده است، در اسلام با مفاد آیه ۱۵ سوره نساء: «وَ اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ...» که ظاهراً اولین تشریع نسبت به زناى محصنه یا اعم از محصنه و غیر محصنه است، سازگار نمی‌باشد، زیرا مفاد آیه این است که زنان زناکار باید تا آخر عمر در خانه حبس شوند. در پاسخ ممکن است گفته شود: حکم رجم تا قبل از نزول سوره نساء- که در مدینه و بعد از هجرت بوده است- به حسب واقع و تشریع ابقا شده است. گرچه شرایط اجرای آن در مکه فراهم نبوده است و موقتاً تعطیل شده است. مطابق روایتی که در تفسیر صافی ذیل تفسیر آیه فوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، آن حضرت پس از سؤال از تفسیر آیه، فرمودند: این آیه نسخ شده است. در گذشته چنین بود که اگر زنی زنا می‌کرد و چهار شاهد بر آن شهادت می‌دادند، آن زن را در خانه نگاه می‌داشتند و کسی با او صحبت نمی‌کرد و به او آب و غذا می‌دادند تا زمانی که بمیرد یا خداوند برای او راهی مقرر نماید و این «راه» همان جُلْد و رجم است (که جُلْد با آیه جُلْد تشریع شد و رجم با سنت). در

ثابت شده باشد تقیید می‌شود. از این روایات فهمیده می‌شود که غرض اصلی شارع مقدس از رجم منحصرأ کشتن شخص نبوده است؛ بلکه غرض، نوعی توبیخ و تحقیر زانی محصن و زانیة محصنه و پیش‌گیری از تکرار جرم از مجرم و تحقق آن از دیگران بوده است. لذا در روایات باب ۱۲ از ابواب مقدمات الحدود وسائل‌الشیعة آمده است: اگر کسی بعد از اقرار به گناهی که موجب رجم یا قتل می‌شود، آن را انکار نماید حد از او ساقط می‌شود. از این روایات معلوم می‌شود که شارع به گونه‌ای راه فرار از اجرای حد رجم و قتل را باز گذاشته و به صرف انکار متهم حد از او ساقط می‌شود، هم‌چنین اگر اقرار نمود و سپس توبه نمود حاکم شرع می‌تواند او را عفو نماید و حتی مقرر نگردیده است که حاکم شرع نسبت به انکار او تحقیق کند که آیا راست می‌گوید یا دروغ؛ بدیهی است معمولاً افراد عادی که مرتکب جرم موجب قتل یا رجم می‌شوند از خوف اجرای حد بر آنان، آن را انکار می‌کنند. شارع مقدس همین انکار آنان را قبول کرده و تحقیق و اجرای حد را ممنوع فرموده است. با اینکه می‌داند نوعاً افراد به دروغ، آن را انکار می‌کنند. از همین نکته روش می‌شود که آنچه معمول است که از افراد متهم که منکر جرائم موجب حد قتل یا رجم هستند، به زور و اکراه اقرار می‌گیرند و آن را مدرک حکم قاضی قرار می‌دهند، برخلاف نظر و سنت شرع مقدس می‌باشد.

۶. نتیجه

اصولاً هدف از مجازات‌های اسلامی و حدود الهی، اصلاح جامعه و بازداشتن مجرمین از تکرار جرم و تنبیه آنان می‌باشد و با اصل کرامت ذاتی انسان و حقوق بشر تضاد ندارد و اجرای حدود الهی گرچه

منافع بی‌شماری را برای جامعه در شرایط طبیعی- در صورتی که جرم از راه‌های شرعی به اثبات رسیده باشد- به همراه دارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم فرموده‌اند: «إقامة حد خير من مَطَر أربعين صباحاً ولی اگر در شرایط خاصی مصلحت اقوی در ترک آن باشد، حاکم مسلمین می‌تواند آن را ترک نماید. در موثقة غياث بن ابراهيم از حضرت امير عليه السلام آمده است: «لا أقیم علی رجلٍ حدّاً بأرض العدوّ حتی یخرج منها مخافة أن تحمله الحمیة فیلحق بالعدو، اگر اقامه برخی حدود با کیفیت ویژه آن در منطقه‌ای خاص یا در همه مناطق و یا در برهه‌ای از زمان موجب تنفر افکار عمومی از اسلام و احکام آن و در نتیجه تضعیف اساس دین گردد، حاکم مسلمین یا متولّی حوزه قضا می‌تواند- بلکه موظف است- اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به مقررات و حدود اسلامی و علت وضع آنها تعطیل نماید و علت اینکه در سوره شریفه نور «طایفه» مقید به «مؤمنین» شده این است که اگر کفار شاهد اجرای حد فوق باشند، چه بسا مانع گرویدن آنان به اسلام شود و از همین جهت اقامه حد در سرزمین دشمن ناپسند شمرده شده است. آنچه پیرامون رجم گفته شده به لحاظ حکم اولی آن است؛ ولی اگر شرایطی پدیدار گشت و در پی آن اجرای حکم رجم محذوری مانند موهون شدن چهره اسلام و تنفر عمومی نسبت به دین و احکام آن به دنبال داشت به ناچار باید از اجرای آن حکم مطابق روایات خودداری شود. مطابق روایات حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «هیچ حدی نباید در سرزمین دشمن اجرا گردد؛ زیرا خوف آن هست که شخص مورد حد تحت تأثیر تعصب قرار گیرد و به دشمن ملحق شود». بعید نیست از تعلیل ذیل این روایت

فهمیده شود در هر موردی اگر اجرای حدی موجب محذوری شود که بر خلاف مصالح اسلام و مسلمانان است باید متوقف شود. ولی این به معنای نسخ حکم رجم در شریعت و مرحله قانون‌گذاری و تشریع حکم نیست بلکه به معنای به فعلیت نرسیدن آن حکم در مرحله اجرا به لحاظ تغییر شرایط اجتماعی و رعایت مصالح برتر و ترجیح اهم بر مهم در موارد تراحم بین ملاکات احکام شریعت و احتمال تأثیر شرایط در نرسیدن آن حکم به فعلیت است.

۷. سهم نویسندگان

تدوین و نگارش و نظارت علمی توسط نویسنده صورت گرفت.

۸. تضاد منافع

در این مقاله تضاد منافع وجود ندارد.

منابع

قرآن

- علامه حلی، حسن بن یوسف المظهر، ارشاد، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف المظهر، قواعد الاحکام، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف المظهر، مختلف الشیعه، اول، قم، چاپ انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- کلینی، محمد، اصول کافی، تهران، المکتب مرتضویه، بی تا.
- مکی عاملی، محمد (شهید اول)، القواعد و الفوائد، چاپ اول، قم، مفید، ۱۴۱۴ق.
- مکی عاملی، محمد (شهید اول)، غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ق، شرایع الاسلام، چاپ دوم، تهران، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- منتظری، حسینعلی، ۱۳۸۵، اسلام دین فطرت، چاپ اول، تهران، نشر سایه، ۱۳۸۵.
- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایت الفقیه، چاپ دوم، قم، نشر تفکر، ۱۴۰۹ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ق.
- نوری، حسین، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل، چاپ دوم، قم مؤسسه ال البيت، ۱۴۰۸ق.
- نجفی، حسن، جواهر الکلام، چاپ پنجم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ابن براج، قاضی عبد العزیز، المذهب البارع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن اثیر، جزری، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
- ابن حجاج قشیری، مسلم، صحیح مسلم، چاپ دوم، قم، المکتب الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.
- حر عاملی، محمد، وسایل الشیعه، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- حلی، ابن ادريس، محمد بن منصور، السرائر، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی) الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، چاپ اول، بیروت، دار العالم الاسلامی، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، قم، دار العلم، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، مکتب مرتضویه، ۱۳۷۸ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف فی الاحکام، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه والفتوی، چاپ اول، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۰ق.